

پس از موفقیت‌های سیریزا و پودموس، بار دیگر نظرها متوجه نظرات ارنستو لاکلائو فقیذ شده است (وی در سال ۲۰۱۴ درگذشت). اخیراً، البرتو گارزون، یکی از رهبران چپ متحد اسپانیا (حزب رقیب پودموس) در مصاحبه‌ای با مدیای پارت در رابطه با موفقیت‌های پودموس، علل نزول محبوبیت جبهه متحد و نیز نقش نظرات ارنستو لاکلائو بر پودموس و احزاب مشابه سخن می‌گوید. او از جمله عنوان می‌کند «استراتژی پودموس، اعمال نظریه پوپولیسم چپ که توسط ارنستو لاکلائو تبیین شده است، می‌باشد. البته، رهبران پودموس چپ هستند، اما استراتژی‌اشان چپ نیست...». لاکلائو و موف، در اواخر سده گذشته، با کمرنگ کردن نقش طبقات و آگاهی طبقاتی، نظرات پست-مارکسیستی خود را در کتاب معروف هژمونی و استراتژی سوسیالیستی مطرح کردند. لاکلائو علاقه بخصوصی به پدیده پوپولیسم داشت و نظراتش را در طی چند کتاب و مقاله بطرز دقیقی تشریح نموده است. آثار وی تأثیر بسزایی در امریکای لاتین و جنبش چپ در آنجا داشته و دارد. حتی عده‌ای وی را مشاور غیر رسمی کریستینا کیرشنر، رئیس جمهور آرژانتین، قلمداد می‌کردند. هر چند وی این موضوع را در آخرین مصاحبه‌اش با روزنامه ایتالیایی لارپوبلیکا رد کرد. در هر حال، انتشار کتاب وی «در باب عقل پوپولیستی» در سال ۲۰۰۵، همزمان با رشد پوپولیسم در امریکای لاتین همراه بود. در زیر رازمیگ کیوچیان، دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه سوربن پاریس، در قسمت کوچکی از کتاب خود، قلمرو چپ، به بررسی نظرات لاکلائو می‌پردازد.

## ارنستو لاکلائو: ساختار انتاگونیزم

نوشته: رازمیگ کیوچیان

برگردان: رضا جاسکی

تعداد کلمات: ۳۱۵۶

ارنستو لاکلائو، با اصلیت آرژانتینی، استاد تئوری سیاسی در دانشگاه اسکس در انگلستان، یک استراتژی برای امر سیاسی بر پایه مفهوم «انتاگونیزم» ایجاد کرده است، که به مثابه هم شالوده و هم مرز امر اجتماعی در نظر گرفته می‌شود. ارنستو لاکلائو در سال ۲۰۱۴ رخت از جهان بست. کتاب حاضر در سال ۲۰۱۰ و قبل فوت وی نگاشته شده است. [در حالی که در اصل انتاگونیزم و بازشناسی مخالف هم هستند، می‌توان چنین پنداشت که کشمکش بین هویت‌ها، هر چند که اشتهی ناپذیر باشند، همیشه

با فرض نوعی از بازشناسی و برسمیت شناختن متقابل همراه است. در این مفهوم، انتاگو نیسم در معنای لاکلائویی ان، فرایندهایی مانند نسل‌کشی، که در آن وجود و هستی «دیگری» (به معنای واقعی کلمه) نفی می‌شود، حذف شده است. آن فرض را بر این می‌گذارد که حریف اینگونه ساخته شده است.

تئوری سیاسی پرداخت شده توسط لاکلائو در دو کتاب عمده مطرح می‌شوند: هژمونی و استراتژی سوسیالیستی با عنوان فرعی بسوی یک سیاست رادیکال دموکراتیک - که با همکاری شریکش، فیلسوف بلژیکی چانتال موف نوشت - در سال ۱۹۸۵ منتشر گشت؛ و کتاب در باب عقل پوپولیستی، که در سال ۲۰۰۵ منتشر شد. در میان دیگر آثار او می‌توان از سیاست و ایدئولوژی در تئوری مارکسیستی (۱۹۷۷) و تاملاتی جدید بر انقلاب در دوران ما (۱۹۹۰) نام برد. لاکلائو نمونه یک متفکر منتقد جهانی است. یک کنشگر انقلابی در ارژانتین در سال‌های جوانی خود؛ او زمانی از نزدیکان خورخه ابلاردو راموس، بنیانگذار «چپ ملی» ارژانتین بود. ریشه امریکای لاتینی لاکلائو خبر از درک جاری وی از امر سیاسی، بخصوص معضل «پوپولیسم»، که او را بشدت بخاطر تجربه پرونیسم متأثر کرده است، می‌دهد. اگر چه لاکلائو گاهی در مورد کشورش موضع می‌گیرد - مثلاً او اخیراً بر حمایت خود از دولت کریستینا کیرشنر افزوده است - اما فضای روشنفکرانه اصلی که او در آن حرکت می‌کند، عمدتاً انگلیسی - امریکایی است.

انتشار کتاب هژمونی و استراتژی سوسیالیستی در دهه ۱۹۸۰ محرک بحث‌های مهمی در چپ رادیکال گشت.<sup>۱</sup> در مرکز آنالیز لاکلائو و موف درک گرامشی از هژمونی قرار دارد.<sup>۲</sup> برای لاکلائو و موف، گرامشی در نقطه عطف تاریخ مارکسیسم واقع شده است. مؤلف کتاب یادداشت‌های زندان آگاه از این واقعیت بود که بعضی از تزه‌های کلیدی مارکسیستی در اثر توسعه سرمایه‌داری تضعیف شده بود. دیگر امید یک انقلاب در غرب اروپا از دست رفته بود. و مهمتر، یک سرمایه‌داری «سازمان یافته» در اوایل قرن بیستم پدیدار گشت؛ گرامشی یکی از کسانی بود که (در سال ۱۹۳۴) «فوردیسم»<sup>۳</sup> را غسل تعمید داد. که با سرمایه‌داری «لیبرال» دورا بل [دوره صلح‌آمیز اروپا ۱۹۱۴-۱۸۷۱] تفاوت داشت. یکی از پیامدهای این نوع جدید سرمایه‌داری، بر خلاف انتظار هر (مارکسیستی)، رشد رده متوسط کادرها،

۱ لاکلائو و موف، هژمونی و استراتژی سوسیالیستی.

۲ در ارژانتین سنت ویژه‌ای در مورد افکار گرامشی وجود دارد و لاکلائو یکی از نمایندگان آن است.

۳ نگاه کنید به منتخباتی از یادداشت‌های زندان.

بوروکرات‌ها و «روشنفکران» بود. دخول مفهوم هژمونی به مارکسیسم پیش از گرامشی<sup>۴</sup> این امکان را بوجود آورد مفهوم مذکور در تطابق با این روندها، بدون آنکه پیش‌فرض اولیه آن زیر سؤال برود، مورد تجدید نظر قرار گیرد. هژمونی امکان درک اهمیت فزاینده فاکتورهای «فرهنگی» در روابط اجتماعی، از آنجا که آن به غلبه «اخلاقی» بخشی از جامعه بر بقیه آن اشاره دارد، را فراهم می‌سازد. در مارکسیسم کلاسیک، هژمونی (یا مفاهیم نزدیک به آن) اساساً یک مفهوم استراتژیک است.<sup>۵</sup> آن برای اهداف قابل فکری مانند وقتی که پرولتاریا باید اتحادهایی با طبقات دیگری - بورژوازی، دهقانان، طبقات متوسط - ایجاد کند، یا در میانی کرده تا اطمینان از پویایی عمومی آن‌ها به نفع منافع پرولتاریا حاصل شود. ان، از نظر نگاه مارکسیسم به جهان، چیزی را در مرکزی بودن اهمیت طبقات اجتماعی، و یا این واقعیت که طبقه کارگر برادر تحول تاریخی است، را عوض نمی‌کند.

از نظر گرامشی، هژمونی یک معنی متفاوتی بخود می‌گیرد، که عمیقاً هستی‌شناسی مارکسیستی را تغییر می‌دهد: «برای گرامشی، عاملین سیاسی - اگر بخواهیم صریحاً بگوییم - طبقات نیستند، بلکه «اراده جمعی» پیچیده هستند؛ بطور مشابه عناصر ابدئولوژیکی که توسط یک طبقه هژمون ارائه می‌شوند، لزوماً وابستگی طبقاتی ندارد.»<sup>۶</sup> بنا بر لاکلائو و موف، گرامشی آزادی تدریجی مفهوم هژمونی از طبقه را آغاز کرد. این آزادی، نتیجه‌گیری‌اش را در نظریه خود آنان کسب می‌کند. «اراده جمعی» یاد شده توسط گرامشی، دارای دو ویژگی اصلی است. اول اینکه، آن مشروط است - بدین معنی که، آن با منافع اجتماعی - اقتصادی عوامل درگیر تعیین نمی‌شود. به عبارت دیگر، آن در چارچوب روابط قدرت و به دلیل منازعات مشخص اجتماعی شکل می‌گیرد. علاوه بر این، بخش‌های «مفصل‌بندی شده» در زمینه یک شکل‌گیری هژمونیک، انواع مختلفی بخود می‌گیرند. [در جامعه‌شناسی، articulation برچسب فرایندی است که در آن طبقات معین اشکال و روش‌های مناسب فرهنگی مورد استفاده خود را تصاحب می‌کنند. این کلمه در فارسی به مفصل‌بندی و صورت‌بندی ترجمه شده است، که بالاجبار در اینجا از آن استفاده می‌شود. م. ا. آن‌ها می‌توانند شامل احزاب و اتحادیه‌های کارگری گردند، اما همچنین جامعه‌های منطقه‌ای، گروه‌های قومی، یا جمعی از هویت‌های نامعلوم که هویت خود را در موقع مبارزه کسب می‌کنند، را نیز در بر می‌گیرد.

۴ پری اندرسون، پیرامون مفهوم هژمونی، نیو لغت ریویو ۱/۱۰۰

۵ لاکلائو، «هویت و هژمونی: نقش جهان‌شمول در قانون‌منطق سیاسی»

۶ لاکلائو و موف، هژمونی و استراتژی سوسیالیستی.

از نظر لاکلاو و موف، با وجود آنکه جدایی هژمونی از طبقات اجتماعی توسط گرامشی مطرح شد، اما وی بطور کامل برخی از جنبه‌های اساسی مارکسیسم را رها نمی‌کند. بطور خاص، آنچه آن‌ها «هسته اصلی» می‌نامند در آثار وی باقی می‌ماند، و او در نهایت هژمونی را بر پایه منطق تک-علتی که به موقعیت طبقاتی بخش‌های درگیر اشاره دارد، قرار می‌دهد. لاکلاو و موف معتقد به تداوم حرکت تئوریک که توسط گرامشی آغاز شد، تا کسب نتیجه نهایی آن هستند، که در نهایت به رهایی از مرکزیت طبقات منجر می‌شود. این آخری [طبقات] می‌توانند مطمئناً بنا بر شرایط مهم باشند. اما تقدیمی که توسط مارکسیسم به آن‌ها داده می‌شود، در اصل بوسیله لاکلاو و موف رد می‌گردد. چند دلیل، آن‌ها را به این نتیجه‌گیری رساند. اول، بنا به انها، دنیای اجتماعی بعد از قرن هجدهم بیش از پیش پیچیده گشته و آن را بسیار ناهمگن تر نموده است. آن بسیار بیش از آنچه توسط مارکسیسم پیش‌بینی می‌گشت، تثبیت و در نتیجه مبهم‌تر شده است. بعلاوه، طبقه کارگر که زمانی در ساختار اختلافات اجتماعی غیر قابل اجتناب بود، مرکزیت خود را از دست داده و از نظر جمعیتی در دهه‌های اخیر کاهش یافته است. ظهور «جنبش‌های اجتماعی جدید» که لاکلاو و موف نیز مانند فریزر به همان گونه بدان اشاره می‌کنند، دیگر لزوماً به معنی آن نیست که اختلافات باید حول خواسته‌های اقتصادی وابسته به کار سازماندهی شوند. در سطح اساسی‌تر معرفت‌شناختی، لاکلاو و موف، «ذات‌گرایی طبقاتی» موجود در مارکسیسم را نقد می‌کنند. تأکید آنان بر خصلت مشروط گروه‌های اجتماعی، نشان می‌دهد که آن‌ها به شکلی از «عدم تعیین‌گرایی» (indeterminism) جامعه‌شناختی وفادار هستند، که بر طبق آن انسجام (نسبی) کنشگران همیشه در مسیر عمل و نه پیش از آن ایجاد می‌شود. لاکلاو و موف بطور آشکاری موضع ضد ذات‌گرایی دارند.

رهایی از یک دیدگاه طبقاتی، با اهمیت مفهوم انتاگونیسم در نظرات لاکلاو و موف ارتباط دارد: «هنگامی که هویت آن دیگر بر اساس فرایند واحد زیربنایی نمی‌گشت... طبقه کارگر وابسته به انشعاب از طبقه سرمایه‌داری بود که فقط در مبارزه بر علیه آن می‌توانست کامل شود.. در نتیجه، <جنگ> شرط هویت طبقه کارگر می‌گردد.»<sup>۷</sup> اگر هیچ «ذاتی» شالوده امر اجتماعی نباشد، نهادهایی که در آن توسعه می‌یابند، لزوماً ارتباطی هستند - یعنی اینکه آن‌ها متناسب با یکدیگر و یا بر علیه یکدیگر ساخته

---

۷ همانجا، محوریت انتاگونیسم در نظرات لاکلاو و موف تقابل بین «دوست» و «دشمن» اشمیت در توصیف وی از امر سیاسی می‌باشد. از این رو، لاکلاو یک «جناح چپ نئواشمیتی» در معنای تعریف شده ان در قسمت اول کتاب است.

می‌شوند. جالب اینکه، لاکلائو و موف معتقدند که سورل اولین کسی بود که یک مفهوم از جهان بر پایه تقدم اختلاف را توسعه داد. سورل تأثیر تعیین کننده‌ای بر اندیشه گرامشی داشت، و او بطور مشخص مفهوم «بلوک تاریخی» را از سورل اقتباس کرد. سورل که تحت تأثیر نیچه و برگسون بود، گواه بر وجود گرایشات «ویتالیستی» در سنت مارکسیسم و پست-مارکسیسم می‌باشد. لاکلائو و موف در برخی موارد وارث این گرایش هستند. رویکرد آن‌ها نیز می‌تواند گونه رادیکال دیدگاه تامپسون در نظر گرفته شود. تامپسون بر این واقعیت اصرار داشت که در تعیین تعلق طبقاتی، آگاهی طبقاتی («تجربه») همانقدر، اگر نه بیشتر، اهمیت دارد که شرایط اجتماعی-اقتصادی کارگران. مانند لاکلائو، او گروه‌های اجتماعی را از شرایط روابط می‌فهمد-یعنی به شکل دقیق‌تر، شرایط تقابل. تفاوت آن‌ها در این است که تامپسون در آن هنگام اینکه طبقات دارای وجود عینی هستند را انکار نکرد، در حالی که لاکلائو، این ایده را رها نمود. در نظر وی، هیچ عنصر اولیه‌ای وجود ندارد که امکان تعیین اینکه انتاگو نیسم در کجا ظاهر خواهد شد، را بوجود آورد. آن در هر جایی می‌تواند ایجاد شود.

اثر لاکلائو، در باب عقل پوپولیستی که بطور همزمان به زبان انگلیسی و اسپانیایی در سال ۲۰۰۵ منتشر شد، یکی از آثار انتقادی زمان حاضر است که به گسترده‌ترین شکلی مورد بحث قرار گرفت. بویژه در امریکای لاتین، جایی که تزه‌های لاکلائو با تجربه ظهور رژیم‌های «مترقی-پوپولیستی» در اوایل سال‌های ۲۰۰۰- یعنی ونزوئلا، هوگو چاوز، بولیوی اوو مورالس و اکوادور رافائل کوریا، تشدید شد. ظهور این رژیم‌ها به سابقه طولانی تاریخ امریکای لاتین مربوط است که در گذشته رژیم‌های مشابهی را تجربه کرده بودند. در میان آن‌ها می‌توانیم پرونیسم را بیابیم، یک جنبش ویژه ارژانتین که در اواخر سال‌های ۱۹۴۰ ظهور یافت و زندگی سیاسی آن کشور تا به امروز را سازمان می‌دهد. خصلت گریزان این جریان از بسیاری جهات- یعنی مشکل قرار دادن آن روی مختصات سنتی سیاست مدرن- یکی از عواملی است که لاکلائو را به بررسی پدیده پوپولیستی هدایت کرد. بطور کلی، هدف لاکلائو، بازسازی این پدیده، این عادت که آن به عنوان پدیده‌ای منفی در نظر گرفته می‌شود، بود. در این دیدگاه، پوپولیسم چیز بیشتری جز یکی از اشکالی که توسط امر سیاسی در جوامع مدرن دمکراتیک فرض می‌گردد، نیست. دقیق‌تر اینکه، آن شرطی است برای تعمیق ارزش مرکزی که آخری را هدایت می‌کند- یعنی برابری.

در ابتدا ناهمگونی رادیکال از جهانی اجتماعی وجود داشت. از نظر لاکلائو دومی توسط تعدد و چند پارگی اجزا ان، که دارای هویت متغیری است مشخص می‌شود. ناهمگونی امر اجتماعی همگام با پیچیدگی جوامع افزایش می‌یابد. لاکلائو برای مشخص کردن این پدیده از اصطلاح «منطق تفاوت»

استفاده می‌کند. بخش‌های مختلف اجتماعی از حوزه اقتصادی (اتحادیه‌های کارگری)، حوزه جامعه (اقوام)، یا دیگر حوزه‌ها با دولت و نهادهای موجود متقابلاً عمل کرده و خواسته‌هایی که مختص آنهاست را مطرح می‌کنند. گاهی این خواسته‌ها پذیرفته می‌شوند، که در این صورت بخش مربوطه درگیر کارهای معمول خود می‌گردد. اما گاهی این اتفاق نیز می‌افتد که بر اساس مصلحت و یا پرنسیپ، دولت و نهادهای این خواسته‌ها را رد می‌کنند. آنگاه این ریسک وجود دارد که منطق تفاوت به «منطق هم‌ارزی» تبدیل شود. خصوصیت ویژه خواسته‌ها، زمانی که از سوی دولت رد می‌شوند خاتمه می‌یابند. آن‌ها حداقل هم‌اکنون دارای یک ویژگی مشترک هستند- آنها رد شده‌اند- و این امر شرایط برای اتحاد بین آن‌ها را فراهم می‌سازد. پوپولیسم آماده ورود است. پیش شرط آن تحول از خرده‌نگری مقطعی به مطالبات کلی‌تر است، و این خواسته‌ها در یک «زنجیره هم‌ارزی» محاط شده و بین آنان پیوند ایجاد می‌گردد.

سپس یک «مرز داخلی» در درون جامعه ایجاد می‌شود که باعث جدایی حوزه قدرت از بخش‌هایی که خواسته‌هایشان برآورده نشده‌اند، می‌گردد. بنا بر لاکلائو، این مرز توده عام، عوام‌الناس، را به مردم تبدیل می‌کند. این مردم همیشه در مخالفت با یک دشمن-مثلاً، در نمونه پرونیسم، «لیگارش»- ایجاد می‌شود. در نهایت، مردم اغلب نیاز دارند که مطالباتشان در شکل یک رهبر پوپولیست متجسم شود. استفاده لاکلائو از مفهوم توده مردم («pleb») -پایین‌ترین طبقه اجتماعی در روم باستان، مخالف «patrician» نجیب‌زادگان روم باستان- شبیه اصطلاح «multitude»، انبوهه، است که توسط هارت و نگری استفاده می‌شود. علاوه بر این، ما می‌توانیم گسترش مفاهیم قدیمی از یونانی یا لاتین را در تفکر انتقادی معاصر مشاهده می‌کنیم. بدون شک این امر بر دشواری شناسایی موضوعات آزادی در این مقطع تاریخی گواهی می‌دهد. مفاهیم «توده مردم» و «انبوهه» هر دو به شرایط نامشخص و غیر منسجم جمعیت، متشکل از خرده‌نگری غیر قابل تقلیل اشاره دارند که هنوز یک موضوع سیاسی راستین را شکل ن داده‌اند. از نظر لاکلائو، گذار توده عام به مردم از طریق انتقال منطق تفاوت به منطق هم‌ارزی نوید تشکیل چنین پدیده‌ای را می‌دهد. ما می‌توانیم بطور گذرا این موضوع را در نظر داشته باشیم که از نظر نگری، ماموریت انبوهه باقی ماندن بصورت یک مجموعه از منفردین است که هیچ‌گاه به مردم مبدل نمی‌شود، زیرا از نظر او مردم انبوهه‌ای است که نیروی بالقوه آن توسط دولت اسیر شده است.

پوپولیسم فرض را بر مداخله آنچه که لاکلائو، با دنبال کردن بعضی از نظرات ساختارگرایان و پس‌ساختارگرایان -از جمله لوی استراوس و دریدا- «دال‌های پوچ» (signifiers-دالالت‌کننده‌ها)

می‌نامد، می‌گذارد. دال‌های پوچ علائمی هستند، قابل توجه اینکه نه منحصرافقط از نظر زبانی، که توسط هر بخش با معنی مختلفی در زنجیره هم‌ارزی گنجانیده می‌شوند. مثلاً، معانی مربوط به ایده «برابری» در تاریخ فرانسه، در دوره‌های انقلابی و همچنین دوران عمل‌کرد معمولی نهادها، بی‌شمار است. به همین ترتیب، در ارزشانتین در اوایل دهه ۱۹۷۰، تقاضای «بازگشت پرون» از تبعید در اسپانیا، دارای یک معنی مختلف برای هر بخش پرونیسم بود، چنانچه تیراندازی بین آن‌ها در فرودگاه بوینس ایرس به هنگام فرود هواپیمای ژنرال در سال ۱۹۷۳ این موضوع را نشان می‌دهد. بنا بر لاکائو، این امر ضروری است که دال‌های (دلالت‌کننده‌های) پوپولیستی خالی باشند. اگر محتوی آن ثابت شده باشد، آنگاه آن‌ها قادر خواهند بود تجسم تخیلات یا منافع فقط یک بخش از جامعه باشند. دقیقاً توانایی جلب حمایت بخش‌های مختلف جامعه، مشخصه اصلی پوپولیسم است. این امکان وجود دارد که محتوی دال در اصل از بخشی از جمعیت نشأت گرفته باشد. اما از آنجا که زنجیر هم‌ارزی گسترش می‌یابد، آنگاه یک فرایند تجرید بوقوع می‌پیوندد که محتوی آن را خالی نموده و اجازه می‌دهد که در آن دال‌های گوناگون گنجانیده شود. این امر باعث می‌گردد که لاکائو نیز همانند، رانسیر، باديو و ژیک تاید کند که در واقع جهانشمول وجود دارد، اما آن یک «جای خالی» است.

اشکارا، سومین عنصر ضروری ظهور پوپولیسم هژمونی است. این مسأله توسط لاکائو به عنوان جهانشمولی که توسط جزء نگری آلوده شده یا به عنوان اتحاد مبتنی بر گوناگونی تعریف می‌شود.<sup>۸</sup> هژمونی در کتاب «در باب عقل پوپولیستی» به شکل سینکدوکی (گفتن جزیی از یک کل) درک می‌شود. سینکدوکی یک شمایل بلاغی و رتوریک است که عبارت از برگزیدن یک بخش به جای همه یا برعکس می‌باشد (این نوعی کنایه است). در تنوری پوپولیسم لاکائو، این مفهوم اشاره به مواردی دارد که بخشی از کلیت اجتماعی جانشین کل می‌گردد و بنام آن سخن می‌گوید. وقتی که بومیان بولیوی و یا مکزیکی در حوزه‌های سیاسی ملی مربوطه خود را بزور وارد می‌کنند، آن‌ها بیشتر آرزوی یافتن جایی در نظم سیاسی موجود را ندارند. آن‌ها این نظم را شکسته و مدعی آنند که منبع مشروعیت ملی می‌باشند. آن‌ها بنام کل جامعه، و نه تنها منافع خود صحبت می‌کنند. برای لاکائو اساس عمل‌کرد هژمونی چنین است: «در مورد پوپولیسم... یک مرز طرد و اخراج، جامعه را به دو اردوگاه تقسیم می‌کند. «مردم»، در این مورد، چیزی کمتر از کل اعضای جامعه هستند؛ آن یک بخش

جزئی است که با وجود این خواهان آن است که به عنوان تنها کلیت مشروع تصور شود.<sup>۱</sup> در اینجا لاکلاو به رانسیر، به کسی که او به صراحت اشاره می‌کند، نزدیک می‌شود. باید بیاد داشت که برای رانسیر، «اشتباه» قربانیان، این هست که اجازه می‌دهند آن‌هایی که «بدون نقش» هستند، بنام همه جامعه صحبت کنند. لاکلاو چیز متفاوتی نمی‌گوید. هژمونی عبارت از صحبت کردن بنام جامعه از سوی یکی از «اردوگاه‌هایی» که توسط انتاگونیسم از هم جدا شده است، می‌باشد. این منطق پوپولیستی است؛ و برای لاکلاو، در نهایت آن بطور ساده‌ای با منطق سیاسی ادغام می‌شود.

برگرفته از کتاب اقلیم چپ: بازنمایی نظریه انتقادی امروز اثر رازمیگ کیوچیان

Razmig Keucheyan, Left Hemisphere: Mapping critical theory today.  
Chapter Conflictual Identities